

جمعه گردی های اسماعیل نوری علا

گفتگوی مشوش در کشوری چند ملیتی

اگر به اصل 90 قانون اساسی مشروطه مراجعه کنیم چنین می خوانیم: «در تمام ممالك محروسه انجمن های ایالتی و ولایتی به موجب نظامنامه مخصوص مرتب می شود». که یعنی ایران را «ممالک» خوانده و برای آن انجمن های ایالتی و ولایتی را پیش بینی کرده بودند و بر اساس این پیش بینی قرار بود ممالک محروسه ایران بصورت فدرالی اداره شود؛ درست همانگونه که هند و آلمان و آمریکا و روسیه و ژاپن و بلژیک و غیره (هر یک با تفاوت های منطقه ای خود) همگی ممالکی محروسه اند و بصورت فدرالی یا فدراسیونی اداره می شوند.

esmail@nooriala.com

در جمعه گردی هفته پیش(1)، در اشاره به مسئله «عدم تمرکز در امر کشورداری»، نوشته بودم که، از نظر من، آنچه دوستان سازمان جدیدالتأسیس جمهوریخواهان ایران درباره عدم تمرکز قدرت می گویند «همانی است که، که چه بپسندند و چه نه، در دنیای متمدن امروز (از آمریکا و کانادا گرفته تا هند و ژاپن) حکومت فدرال غیر قومی و غیر زبانی و غیر مذهبی نام دارد و در کشورهای چند ملیتی (و نه چند ملتی) بهترین شکل حکومت است و همانی است که آباء ایران نوین در قانون اساسی مشروطیت از آن بعنوان حکومت های ایالتی و ولایتی نام برده اند» و، برای اینکه نشان داده باشم که این عقیده در مورد آینده کشورمان نیز در نزد من قدمتی دارد، در زیرنویس رجوعی داده بودم به مقاله «ایالات متحده ایران» که پنج سال پیش آن را منتشر کرده بودم(2).

من، در لحظه نگارش جملات فوق، بخوبی می دانستم که اینگونه سخن گفتن مثل راه رفتن روی زمین پر از «مین» است؛ چرا که، در فضای گفتگو در مورد راهکارهای پایان دادن به تمرکز مشکل زای کشورداری در صد سال اخیر کشورمان، عباراتی همچون «حکومت فدرال» و «ملیت های ایران» حکم مین هائی را دارند که اگر پا روی شان بگذاری منفجر می شوند. با این همه، بخاطر اینکه در موضع گیری های سیاسی معتقد به «شفافیت حداکثری» هستم، «مصالح شخصی» را کنار گذاشتم و پیه سرزنش شدن را به تن مالیدم.

انتظارم هم چندان دیری نپائید و چند واکنش عصبی، مبنی بر اینکه من هم «تجزیه طلب» شده ام، از راه رسیدند. ابتدا فکر کردم بهتر است مدتی صبر کنم تا آب ها از آسیاب بیافتند و خشم ها فروکش کنند و آنگاه توضیحاتی در مورد این مباحث بدهم. اما بزودی نامه ای از یک دوست جوان و فرهیخته [که در سفرهایم به هوستون تکراس با او آشنا شده و اخیراً از خواندن کتاب جالبی که درباره علل سقوط ساسانیان نوشته(3)، یعنی آقای شاهین نژاد] به دستم رسید که مرا واداشت مطلب این هفته را به گفتگو با او اختصاص دهم چرا که می دانم در واکنش او نه تعصب شوونیستی وجود دارد و نه در تفکرش جزمیت های بی منطق. او، پس از کلماتی دوستانه نوشته است:

«به جمله ای از شما نقد کوچک ولی مهمی دارم، آنجا که می نویسید که ایران کشوری چند ملیتی است. حتماً "ملیت" را برابر با واژه Nationality می گیریم. یعنی شما واقعاً اعتقاد به داشتن ملیت های بلوچ و لر و آذری و ... در ایران هستید؟ راست می گویند که اگر مطلبی بارها و

بارها گفته شود، به مرور به مثابه حقیقت پنداشته می شود، هر چند حقیقتی در آن نباشد. آن اندازه تجزیه طلبان و فدرالیست ها از این ترکیب "ملیت های ایران" در اینجا و آنجا سود جسته اند که کم کم دارند آن را جا می اندازند؛ حتی در نوشته روشن فکر سکولار و ملی گرای چون شما. اگر اینگونه پیش رود به شما قول می دهم ترکیب "ملت های ایران" را نیز جا خواهند انداخت. در کتاب "پان تورکیسم" که توسط دکتر حمید احمدی به فارسی برگردانده شده عنوان شده که نخستین هدف پان تورکیسم در ایران، "سِتَرُون کردن" جامعه در برابر ادبیاتی است که تدریجاً فدرالیسم و در نهایت تجزیه را تبلیغ می کند و بویژه در این راه از شعارهای حقوق بشری بهره می گیرند. اعتقاد راسخ دارم که ترکیباتی چون "هویت خواهی"، "ملیت های ایران"، "کشور چند ملتی"، "پان فارسیست ها" و "فدرالیسم مانند آمریکا و آلمان" از آن دسته واژگانی است که اینگونه در جامعه گسترش می یابند. درباره بخشی هم که از "فدرالیسم غیر قومی و غیر زبانی" سخن گفته اید و آن را تایید کرده اید، برایم این پرسش پیش می آید: در کشوری که به شدت تک محصولی است و 85% درآمد کشور از صدور نفت خوزستان و کهگیلویه می آید، چگونه دیگر استان های کشور می توانند در مدل "فدرال اقتصادی" زیست نمایند. اگر قرار باشد که بیشتر استان های کشور از دولت فدرال بخشی از پول نفتی را دریافت نمایند که از استان های جنوب باختری کشور درمی آید، دیگر سخن از خودگردانی اقتصادی چیست؟»

به ایشان نوشتم که قصد دارم پاسخ هایم را بصورت جمعه گردی این هفته درآورم و اینک تحقق آن وعده که امیدوارم پایان بحث نباشد.

نخست اینکه، برای «تسهیل بیان مطلب از طریق بکار بردن اصطلاحات رایج»، من در مقاله هفته پیشم واژه «ملیت» را در برابر Nationality بکار نبرده و آن را معادل Sub-nation گرفته بودم؛ با علم به اینکه این واژه می تواند برابر نهاده خوبی نباشد چرا که معمولاً «ملیت» را در برابر Nationality بکار می برند. علت آن است که در دو دهه اخیر، و در بحث های رایج در مورد «عدم تمرکز»، Sub-nation را به «ملیت» ترجمه کرده اند و، تا اطلاع ثانوی و پیدایش برابر نهاده مناسب تری برای آن، من نیز از همین برابر نهاده استفاده می کنم، هر چند که شاید، مثلاً، ترکیب «خرده ملت»، که هنوز رواج چندانی نیافته است، رساناتر از «ملیت» باشد. اما، در ارتباط با نکات آقای شاهین نژاد، باید بر این نکته تأکید کنم که بهیچروی نمی توان «ملیت» (یا «خرده ملت») را جانشین «ملت» کرد. و چرا: بحث «عدم تمرکز» در چند صد سال اخیر همیشه در سطح دنیا، و در قرن گذشته در کشور خودمان نیز، مطرح بوده است اما سازمان دهی به این بحث و ایجاد مجموعه واژگانی منسجم به آن به پایان جنگ دوم جهانی و ایجاد تقسیم بندی های جدید، بخصوص در اروپا، بر می گردد؛ آنگاه، از دو دهه پیش و با پیدایش «اتحادیه اروپا»، این بحث را با عنوان «اداره چند لایه» (multi-level governance) مطرح می کنند. از این منظر هر تشکل سیاسی، همچون یک «پیار»، دارای چند لایه است که از میان آنها سه لایه بیشتر مورد بحث قرار می گیرند.

آشناترین لایه مفهوم میانی Nation است که در فارسی به «ملت» ترجمه می شود. مطابق مجموعه تعاریفی که سازمان ملل و اغلب اهل تحقیقات نوین بکار می برند، هر «کشور» دارای تنها یک حکومت، یک ملت، و یک سرزمین با مرزهای شناخته شده بین المللی است.

لایه پس از «ملت» را که جزئی از «ملت» است Sub-nation می خوانند. هر ملت، به دلایل گوناگون تاریخی، اقتصادی و فرهنگی، به اجزاء مختلفی تقسیم می شود همچون گروه های قومی، زبانی، مذهبی و غیره. این اجزاء را Sub-nation می خوانیم و در دو دهه اخیر این مفهوم / واژه را به «ملیت» ترجمه کرده اند. علت پیدایش «ملیت» ها آن است که در دوران ما «ملت» های کهن (که بخاطر فقدان تکنولوژی های ارتباطی و حمل و نقل مدرن در یک ناحیه متمرکز بوده اند)، اغلب با قرار گرفتن در معرض جنگ ها و تغییرات جغرافیائی ناشی از آنها، اغلب تکه تکه شده و در کشورهای مختلف پراکنده گشته اند؛ درست مثل «کرد» ها که اکثرشان در چهار کشور کنونی ایران، عراق، ترکیه و سوریه زندگی می کنند و در هر یک از این کشور ها، در سرزمین محل زندگی متمرکز خود یک Sub-nation یا «ملیت» محسوب می شوند (در اینجا به کردها، مثلاً، خراسان کاری ندارم). از این لحاظ ایران مسلماً یک کشور «چند ملیتی» است، بی آنکه تصدیق این نکته ایران را به کشوری «چند ملتی» تبدیل کند؛ همان پدیده ای که در فرهنگ مباحث سیاسی مربوط به یک کشور، وجود خارجی ندارد چرا که با مفهوم «یک کشور / یک ملت» در تضاد است.

اما در لایه فراتر از «ملت» هم با مفهوم supranation روبرو می شویم که می توان آن را «ابر ملت» ترجمه کرد و آن «اتحادیه» ای از کشورها (و، در نتیجه، ملت ها) است و معمولاً در مطالعات مربوط به این رشته پیدایش «اتحادیه اروپا» را نمونه کاملی از این نوع تشکل می دانند (4)؛ هرچند که این پدیده به هیچ روی تازه نیست و قدمتی چندین هزار ساله دارد و بازمانده مفهومی است که در ایران آن را با لفظ «شاهنشاهی» و در روم باستانی با واژه «امپراتوری» می شناختند و توجه به آن می تواند راهگشای چرایی پیدایش «خرده ملت ها»، یا «ملیت ها» شود.

می دانیم که ایران کنونی بازمانده شاهنشاهی یا امپراتوری وسیعی است که، در سیر حوادث تاریخی، تکه های مختلفی از آن جدا شده اند. در عین حال، این جدائی بر حسب خطوط ملتی، قومی و زبانی انجام نگرفته است. به همین دلیل بخش هایی از سرزمین محل سکونت بلوچ ها و کردها و ترکمن ها و آذری ها و عرب های ایران اکنون در بیرون از بازمانده شاهنشاهی کهن ایران قرار دارند و، در نتیجه، مردمان متعلق به این سرزمین ها در ایران و دیگر کشورهای همسایه آن تبدیل به «خرده ملت» یا «ملیت» شده و سرنوشت هایی جداگانه ای یافته اند.

از منظر آنچه در بالا گفته شد، و با توجه به روند جهانی شدن، خیلی ها پیش بینی می کنند که در سیر ایجاد «بازارهای مشترک» و «اتحادیه ها» و رسیدن به «ابرملت» ها، روزی هم فرا خواهد رسید که، به دلایل اقتصادی - جغرافیائی - فرهنگی کهنی که آفرینش شاهنشاهی های گذشته را ممکن ساخته بودند، آن بخش های جدا شده که اکنون در بیرون از جغرافیای امروز ایران قرار دارند نیز به اتحادیه بزرگی که ایران کنونی در قلب آن واقع است بازخواهند پیوست و، همانگونه که بازار

مشترک اروپا به «اتحادیه اروپا» تکامل یافته است، روزی نیز آیندگان ما شاهد پیدایش «اتحادیه آسیای جنوب غربی» خواهند شد که ایران فعلی در مرکز آن قرار دارد و، همچون مادری، تکه های از دست رفته در تاریخ خویش را باز خواهد یافت. این یک باور ایدئولوژیک نیست و ربطی به اعتقادات «پان ایرانیستی» ندارد و تنها گمانه ای است مبتنی بر سیر روند جهانی شدن و اقتضات آن در آینده آسپای جنوب غربی (که لفظ درست تری برای «خاورمیانه» است). در واقع، ایران کهن، از دوران هخامنشیان بعد، همواره جنبه ای «بین المللی» داشته است و ساختمان رفیع تخت جمشید نیز، بعنوان «کاخ مل»، خود نشانه همین نکته است. در اتحادیه بزرگ آن زمان، «ملت ها»، و نه «ملیت ها»، و حکومت ها مختلف (در قالب «شاه نشین» ها) عضویت داشتند و رئیس آنان «شاه شاهان» یا «شاهنشاه خوانده» می شد. نام دیگر این اتحادیه «نظام ساتراپی» بود.

جلوتر و نزدیک تر به دوران خودمان هم که بایم، می بینیم که در اصل 90 قانون اساسی مشروطه نیز می خوانیم که: «در تمام "ممالك محروسه" انجمن های ایالتی و ولایتی به موجب نظامنامه مخصوص مرتب می شود». یعنی این قانون اساسی، که برای صد سال قانون مادر در کشور ما محسوب می شده، ایران را «ممالك» خوانده و برای آن انجمن های ایالتی و ولایتی را پیش بینی کرده بود و، بر اساس این پیش بینی، قرار بود ممالك محروسه ایران بصورت غیرمتمرکز اداره شوند؛ درست همانگونه که هند و آلمان و آمریکا و روسیه و ژاپن و بلژیک و غیره (هر یک با تفاوت های منطقه ای خود) همگی ممالکی محروسه اند و بصورت غیرمتمرکز اداره می شوند. توجه کنیم که این امر هیچ ربط مستقیمی به اینکه این «ممالك» قبلاً جدا بوده اند و بعداً بهم پیوسته اند و یا تاریخاً در یک مجموعه جا داشته اند و از روزگاران دور، و یا از زمانه ای خاص، به حکومت غیرمتمرکز روی آورده اند ندارند و استفاده از عبارت «ملیت های ایرانی» با هیچ منطقی نمی تواند برساخته و متعلق به تجزیه طلبان معدود و بی ریشه ای باشد که از هر وسیله ای برای منطقی جلوه دادن روند تجزیه ایران استفاده می کنند.

به این عبارت باید عبارت حساس دیگری را نیز اضافه کرد که در شکل «ایران فدرال» بکار می رود. در هیچ یک از موارد تاریخی و کنونی نمی توان واژه «فدرال» را بعنوان واژه ای از آن تجزیه طلبان دانست. حتی، بخصوص در اروپا، واژه «فدرالیست» به معنی کسی است که می خواهد یکپارچگی و تمامیت ارضی یک کشور را از طریق بکارگیری سیستم حکومتی فدرال حفظ کرده و از تجزیه آن جلوگیری کند.

صرفنظر از موارد کهن شاهنشاهی که به اتحادیه های پیچیده کنونی شبیه است و همچنان نمونه ای از اداره نامتمرکز سرزمین های وسیع محسوب می شود، حتی مفاد اصل نود قانون اساسی مشروطه هم چیزی جز تعریف یک نظم فدرالی نیست: «در تمام "ممالك محروسه" انجمن های ایالتی و ولایتی به موجب نظامنامه مخصوص مرتب می شود».

صریح بگویم: من هیچ ابائی ندارم از اینکه اعلام کنم که آرزویم دیدن استقرار نظامی فدرال در کشورم ایران است. من حتی از اینکه احزاب اثنیکی ایران گرد هم آمده و «کنگره ملیت های ایران فدرال» را بوجود آورند هیچ هراسیده و نگران نمی شوم. بیائید کمی در همین نام دقت کنیم: آیا عبارت «ایران فدرال» با «حفظ تمامیت ارضی ایران» تضادی دارد؟ اگر ایران وجود خارجی نداشته باشد «فدرال کردن» آن چه معنایی می تواند داشته باشد؟ آیا «ایران فدرال» نام رؤیای آباء مشروطه نیست که در اصل 92 قانون اساسی مشروطه نوشتند: «انجمن های ایالتی و ولایتی "اختیار نظارت تامه" در اصلاحات راجعه به منافع عامه دارند؟» آیا این تعریف، در نظام کشورداری، معنایی جز «خودگردانی فدرال» دارد؟ برآستی چرا از اینکه «ملیت های ایران فدرال» کنگره تشکیل داده اند تا حق طبیعی و انسانی خود را در آینده کشورمان تضمین کنند باید نگران شد؟ حتی گیرم که عناصر تجزیه طلب هم در آن راه یافته باشند، اما آیا پیکر «ایران فدرال» توان آن را نخواهد داشت که این میکروب ها را طرد و دفع کند؟ حتی آیا نباید تصور کرد که، در بسیاری مواقع، برای گروه های اثنیکی توسل به تهدید «تجزیه» (در اینجا به درست و غلط اش کاری ندارم؛ که غلط اش بیشتر از درست اش است) بیشتر جنبه دست بالا و به مرگ گرفتن را دارد؟ و تا بر سر میز مذاکره با دیگران ننشینند و آن دیگران صادقانه حقوق طبیعی «ملیت ها» در چهارچوب تمامیت ارضی ایران را تصدیق نکنند چرا باید انتظار داشت که آنها از موضع سخت گیرانه خود خروج کنند؟

من البته از مشکل جعلی اشاره به «قوم فارس» و «شوونیسم فارس» و «ستم فارس ها» نیز آگاهم. اما می دانم که هر آدم منصفی ملتفت می شود که باید بجای واژه «فارس» واژه «حکومت مرکزی» را نشانند تا این عبارات معنا پیدا کند؛ چرا که یک حکومت مرکزی مخالفت کننده با استقرار نظام فئودالی هیچ ربطی به ریشه های نژادی حاکمان اش ندارد؛ که اگر چنین بود و اگر برآستی قوم متمرکزی به نام فارس هم وجود داشت، همین قوم نخستین بخش ایران بود که باید پرچم تجزیه طلبی را در مقابل هیئت حاکمه ای که بیشترشان ترک بوده و هستند بر دارد. از این مغلطه باید با نیشخندی گذشت و آن را جدی نگرفت.

اما آقای نژاد از «هویت طلبی» هم بعنوان مستمسکی برای «تجزیه طلبی» نام برده اند. برآستی آیا اینکه مردمانی خواستار حفظ هویت خود باشند جرم است و باید جلوی تحقق خواست شان گرفته شود؟ مگر وقتی که ما، بعنوان یک ملت، نگران آن هستیم که در مقابل هجوم تمدن غربی یا اسلامی «هویت ملی» مان را از دست ندهیم قصد تجزیه جائی را داریم؟ آیا وقتی، در همین غربت بلندی که گرفتار آنیم، بچه هامان را به مدرسه فارسی (یا هر زبانی که دوست داریم و مدرسه اش وجود دارد) می گذاریم کاری جز «هویت طلبی» کرده ایم؟ چرا اگر کرد و ترک و بلوچ هم بخواهند هویت های ملیتی (و نه ملی) خود را حفظ کنند باید به آنها برچسب «تجزیه طلب» بزنیم؟

بقول دوست نادیده ام، آقای امین موحدی: «در عصر گلوبالیزه شدن، هویت‌طلبی یک واکنش طبیعی از سوی اقوام و ملت‌ها به پدیده گلوبالیزاسیون بوده و به خودی خود نه تنها نمی‌تواند منفی باشد بلکه می‌تواند در جهت حفظ خرده فرهنگ‌ها و زبان‌های بومی - که ثروت این کره خاکی محسوب می‌شوند - مثبت و موثر هم باشد» (5).

باری، از نظر من، علیرغم کوشش‌های تجزیه طلبانه ای که آقای شاهین نژاد به آن اشاره کرده اند، تجزیه طلبی صرفاً با واژ سازی جعلی و معوج کردن معانی موفق نمی‌شود. تجزیه یک مملکت دو منشاء و علت اصلی دارد: یکی وجود یک دولت مرکزی متجاوز و تبعیض آفرین و پایمال کننده حقوق مردمانی که در گروه‌های مختلف قومی و زبانی و مذهبی در سرزمین تحت سلطه اش زندگی می‌کنند، و یکی هم قدرت و زور و اسلحه ای که از جانب پیگانگانی علاقمند به تجزیه شدن یک کشور در اختیار عمال خودفروش محلی گذاشته می‌شود. بی این دو عامل نمی‌توان در میان مردمی که سال‌ها با صلح و صفا کنار هم زیسته اند علائمی حاکی از میل به تجزیه یافت. در این مورد من در نوشته و گفته‌ها عمومی ام، با اشاره به دوران انقلاب مشروطه که حکومت مرکزی از همیشه ضعیف تر بود و تا دروازه‌های تهران را هم نمی‌توانست اداره کند، بارها از مخاطبانم پرسیده ام که چرا ستارخان و باقرخان از تبریز و سردار اسعد از بختیاری و سردار تنکابنی از مازندران، بجای تکه تکه کردن ایران و مستقل ساختن زادگاه‌های بومی خود، همراه آزادی خواهان دیگر رهسپار تهران شدند تا، به جای خواستاری جدایی، همچون دیگر مشروطه خواهان خواستار حفظ یکپارچگی ایالات محروسه ایران شدند؟

متأسفانه، از نظر من، میهن دوستان ما، در مصاف خود با تجزیه طلبان، این تعبیرهای مفید و جاقفاده بین المللی را در سینی گذاشته و تقدیم معاندان می‌کنند و خود مترصد می‌نشینند تا «تجزیه طلبان» را به هنگام بکار بردن شان بشناسند و بشناسانند. بقول معروف، درست است که گفته اند فلانی ریش سفیدی دارد اما هر ریش سفیدی فلانی نیست!

در واقع، اگر بجای ایستادن و از آن خود کردن این مجموعه واژگان درست، رهایش کرده و اجازه دهیم که تجزیه طلبان واژه‌های اصیل را از معناهای معوج خود پر کنند، آشکارا خودمان نیز به روند تجزیه طلبی کمک کرده ایم و بجای حل این مسئله به بخشی از خود مسئله تبدیل شده ایم. براستی هم که اگر واژه‌های فدرال و ملیت درست اند چرا آنها را به تجزیه طلبان واگذار کنیم؟ چرا ما که اهل قلم و نوشتن هستیم وارد گود توضیح نشویم و نشان ندهیم که این عمال ماجراجو ریشه ای در سرزمین خویش ندارند و می‌خواهند کشور ما را از طریق ارباب و تهدید و با بودجه و اسلحه بیگانه تکه تکه کنند؟

چندی پیش فرصتی دست داد تا با شاهزاده رضا پهلوی گفتگوئی تلفنی داشته باشم. در این گفتگو سخن از خواست های گروه های اتنیکی به میان آمد و ایشان به این نکته مهم اشاره کرد که مشکل اصلی اتنیکی ما - هم در جبهه موافقان و هم در اردوگاه مخالفان حکومت فدرال - گم شدن معانی دقیق کلمات است، آنگونه که هر گروهی «لغت - معنی» خاص خود را در جیب دارد و، بر حسب آن، همواره رویارویی های زشت و عمیق کننده خصومت جانشین گفتگوی سالم و سازنده می شوند. من روز به روز به صحت این سخن ایشان بیشتر پی برده ام و این نکته را تصدیق می کنم که بدون آفرینش زبانی مشترک در مورد امر «عدم تمرکز» نمی توان به تفاهم و کار مشترک رسید و اعتقادم آن است که نیروهای خوش قلم جوانی همچون آقای شاهین نژاد، که خواندن کتاب با ارزش ایشان را به همهء دوستداران ایران توصیه می کنم(6)، باید هم و دانش خود را مصروف آفرینش یک چنین زبان مشترکی کنند تا در آینده، هیچ ایران دوستی از شنیدن عباراتی همچون «ملیت های ایران» و «ایران فدرال» و «هویت طلبی» دچار هراس نشود و همهء این مفاهیم را دقیقاً علیه اندیشهء خانمان برانداز تجزیه طلبی بکار گیرد(7).

به اینجاى سخن که رسیدم دیدم که تکه ای از باب یازدهم از «سیفر پیدایش» در کتاب «عهد عتیق» مسیحیان و کلیمیان، که از «تشتت» زبانی بعنوان عنصر اصلی تجزیه و تفرقه و پراکندگی یاد می کند، چقدر در بحث کنونی صدق می کند. داستان آن کتاب در سرزمین عراق فعلی (بایل - باستان، که در این کتاب از آن با عنوان سرزمین «شنعار» یاد می شود) و در بین مهاجران کوچنده به آن اتفاق می افتد:

«...به یکدیگر گفتند: "بیایید، خشت ها بسازیم و آنها را خوب بپزیم". و ایشان را آجر به جای سنگ بود، و قیر به جای گچ. و گفتند: "بیایید شهری برای خود بنا نهیم، و برجی را که سرش به آسمان برسد، تا نامی برای خویشتن پیدا کنیم، مبادا بر روی تمام زمین پراکنده شویم". و خداوند نزول نمود تا شهر و برجی را که بنی آدم بنا می کردند، ملاحظه نماید. و خداوند گفت: "همانا قوم یکی است و جمیع ایشان را یک زبان و این کار را شروع کرده اند، و الان هیچ کاری که قصد آن بکنند، از ایشان ممتنع نخواهد شد. اکنون نازل شویم و زبان ایشان را در آنجا مشوش سازیم تا سخن یکدیگر را نفهمند"».

توجه کنیم که در اینجا «زبان» به معنی «مجموعهء مفاهیم» است و «تشویش زبانی» به معنی آن است که، در میان مردمی همزبان، هر کس، برای هر «مفهوم معین»، «معنائی ویژه» را در ذهن خود داشته باشد که با معناهاى موجود در ذهن دیگران تطابق نیافته و، در نتیجه، برقرار کردن «گفتگو» و «مفاهمه» در بین آنان ناممکن باشد.

در بین ما نیز، اگر تجزیه طلبان قصد ایجاد تشویش زبان و پراکندگی مان را دارند، این وظیفهء ما است که از این کار جلوگیری کنیم و مفاهیم را بصورتی شفاف و معین مطرح سازیم؛ نه اینکه برای آلوده نشدن به زشتی تجزیه طلبی از بهترین مفاهیم انسانی مان پدیده هاى «مین» وار بسازیم که هر لحظه می توانند زیر پای گفتگوی ما منفجر شوند.

آقای شاهین نژاد در بخشی از نامه خود، بی آنکه من اشاره ای کرده باشم، از سخنانم چنین نتیجه گرفته اند که اگر من با «فدرالیسم قومی و زبانی و مذهبی» مخالفم لابد منظورم تأیید «فدرالیسم اقتصادی» است و یا می خواهم تا از طریق برقراری حکومت فدرالی به توسعه اقتصادی هماهنگ مناطق مختلف کشور کمک شود. اگرچه می توانم همراه با تصدیق نتیجه گیری ایشان به جنبه های بسیار متنوع «فدرالیسم غیر قومی و زبانی و مذهبی» نیز اشاره کرده و پیچیدگی های دلکش فدرالیسم در دنیای کنونی را به ایشان یادآوری کنم اما، در این مقاله تنها به این نکته اشاره می کنم که، در پی آن استنباط، ایشان حتی برقراری «فدرالیسم اقتصادی» را نیز در گشورمان ناممکن یافته اند چرا که معتقدند: «در کشوری که به شدت تک محصولی است و 85% درآمد کشور از صدور نفت خوزستان و کهگیلویه می آید، چگونه دیگر استان های کشور می توانند در مدل "فدرال اقتصادی" زیست نمایند. اگر قرار باشد که بیشتر استان های کشور از دولت فدرال بخشی از پول نفتی را دریافت نمایند که از استان های جنوب باختری کشور درمی آید، دیگر سخن از "خودگردانی اقتصادی" چیست؟»

اگرچه این یک بحث اقتصادی است و من نه خود را مجاز به ورود در آن می دانم و نه این مقاله حوصله چنین بحثی را دارد اما شاید، با تکیه بر تجربه کاری ام در بخش برنامه ریزی منطقه ای سازمان برنامه و بودجه ایران، بتوانم پاسخی مختصر برای این نکته نیز داشته باشم. نخست اینکه، به نظر من، حق این نیست که برای «مشکل نشان دادن یک موضوع» به مشکلی دیگر متوسل شویم. یعنی، درست است که در حال حاضر حاکمان بی خرد و بیگانه کردار ایران همه روندهای ملی تولید ثروت را فرو هشته و تنها از طریق تکیه بر درآمد نفت و گاز جنوب غربی کشور حکومت می کنند و، در نتیجه، نگاه ملت‌مسانه همه مناطق ایران به این «درآمد» است و این وضعیت از یکسو آفریننده جامعه ای رانت خوار شده و، از سوی دیگر، ایجاد کننده ستمی مستمر بر ساکنان آن ناحیه ثروت آفرین اما، این نکته ای بدیهی است که اگر قرار باشد ایران آینده از وضعیت کنونی به درآید نباید وضعیت کنونی را در آن آینده نیز ادامه داد؛ و لازم است که برای توسعه اقتصادی تمام مناطق کشور برنامه ریزی کرد. در حالیکه پرسش آقای نژاد، تلویحاً، ادامه همین وضعیت را در آینده ایران آزاد شده و احتمالاً فدرال بدیهی می انگارد؛ فرضی که کلاً نقض غرض است. در عین حال، به حکم بیناکنش های طبیعی اجتماعی، این نکته ای بدیهی است که نه ساکنان یک ناحیه ثروت آفرین - در برابر نیاز بقیه کشور به آن ثروت - قدرت آن را خواهند داشت که بجای «خودگردانی» به «خودمختاری» و سپس به «جداسری» برسند و بقیه ایران را به بنگلادش تبدیل کنند، و نه می توان وضعیت سرکوب کنونی را ادامه داده و برای همیشه از دادن «سهم عادلانه» به مردم ساکن در ناحیه ثروت آفرین خودداری کرد.

اما به یاد داشته باشیم که کشور ما سرزمین فقیری نیست و، از منابع طبیعی کانی و زیر زمینی اش گرفته تا دشت های بادخیز و پر آفتاب اش، سرشار از امکانات تولید انرژی و ثروت است.

استعداد مردمان این سرزمین نیز در امر آفرینش و کاربرد فن آوری های گوناگون همواره مورد تصدیق مستند جهانیان بوده است. در نتیجه، مشکل اصلی ما به چگونگی کارا ساختن این استعداد های انسانی و طبیعی بر می گردد و در این زمینه است که بوضوح می توانیم حکم کنیم که این وجود «حکومتی متمرکز، ایدئولوژی زده، فاسد و رانت خوار» است که ادامهء خود را در تعطیل تولید ثروت ملی و تبدیل مردمان به حقوق بگیرهای بیکاره و ناتوان می بیند.

در نتیجه روشن است که یک ایران یکپارچه و فدرال، که بتواند روزی مرکز بالقوهء «اتحادیهء آسیای جنوب غربی» بشود، نمی تواند از طریق ادامهء چنین حکومت و شیوهء اداره ای متحقق شود.

1. <http://www.puyeshgaraan.com/ES.Notes/2011/072911-PU-EN-Grey-zone-gets-smaller.htm>
2. <http://www.puyeshgaraan.com/ES.Notes/2006/ES.Notes.120106-federalism.htm>
3. شاهین نژاد - نشیبی دراز است پیش فراز: نگاهی دیگر به فروپاشی ایران ساسانی - هوستون، خرداد 1390
4. <http://www.schuman.info/Strasbourg549.htm>
5. <http://aminmovahedipress.blogspot.com/>
6. نویسندهء کتاب موافقت کرده است که متن کتاب بصورت رایگان بر روی اینترنت در دسترس همگان قرار گیرد. در مورد چند و چون این امر با خود نویسنده به آدرس زیر تماس بگیرید:
shaheen.shaheen@rocketmail.com
7. من در مورد فدرالیسم و تجزیه طلبی سه مقالهء دیگر هم در سال 2007 نوشته ام که رجوع به آنها می تواند در گستردن مفاهیم بکار رفته ر این مقاله کمک کند:
<http://www.puyeshgaraan.com/ES.Notes/2007/ES.Notes.030907-federalism2.htm>
<http://www.puyeshgaraan.com/ES.Notes/2007/ES.Notes.070607-Federalism-and-solidarity.htm>
<http://www.puyeshgaraan.com/ES.Notes/2007/ES.Notes.111607-cessationism.htm>

با ارسال ای - میل خود به این آدرس می توانید مقالات نوری علا را هر هفته مستقیماً دریافت کنید:

NewSecularism@gmail.com

مجموعهء آثار نوری علا را در این پیوند بیابید:

<http://www.puyeshgaraan.com/NoorialaWorks.htm>